

تأثیر فرقه خوارج بر تحولات خوزستان در عصر امویان^۱

مسعود مرادی*

مریم شجیراوی**

چکیده

موقعیت اقلیمی و نزدیکی خوزستان به مراکز قدرت در پایتخت‌های اسلامی کوفه و شام، سبب شد قبایل عربی - که به دلیل ایدئولوژیک با خلافت اسلامی سرستیز داشتند - در این ناحیه ساکن شوند. خوارج فراری در دوره خلافت علی بن ابی طالب ۷ زمینه‌ساز شورش‌هایی در خوزستان شدند. در دوره بنی‌امیه بنابر دلایل سیاسی و اقتصادی و نیز انحراف‌های عملکردی در رفتارهای سیاسی و اقتصادی خلفای اموی، زمینه‌های گرایش به اندیشه خارجی در این منطقه و گسترش آن به نواحی هم‌جوار فزونی یافت. فرقه‌هایی از آنان همچون ازارقه و صفریه در خوزستان رحل اقامت افکنده، به سرعت قدرت یافتند.

این پژوهش با روش توصیفی و بهره‌گیری از منابع تاریخی معتبر، درصدد تحلیل و تبیین نقش خوارج در تحولات تاریخی خوزستان است و می‌کوشد ضمن بررسی تأثیر خوارج بر تحولات خوزستان در دوره امویان، به برخی پرسش‌های موجود در این باره پاسخ دهد. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد اندیشه و فعالیت خوارج، موجب پیدایش نوعی گسست بین مردم و نظام خلافت اموی شد که با پشتوانه حمایت‌های توده‌ای خوارج توانستند دست کم برای مدت دو دهه در برابر لشکرکشی پی‌درپی عاملان خلافت اموی مقاومت کنند و با پیوستن به قیام‌های دیگر، به عاملی خطرناک برای فروپاشی قداست خلافت اموی تبدیل شوند.

کلیدواژگان

خوارج، ازارقه، خوزستان، امویان.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۲/۱۳.

* دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان، گروه تاریخ، سیستان و بلوچستان، ایران.

dr_mmoradi@yahoo.com

** فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد تاریخ از دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران. shajiravim@gmail.com

مقدمه

با فتح و غلبه اعراب مسلمان بر سرزمین‌های غرب ایران و استقرار قبایلی از اعراب در خوزستان، به تدریج ترکیب قومی منطقه تغییر یافت و دین اسلام در تمامی این قلمرو پذیرفته شد. با فاصله گرفتن از دوران طلوع اسلام، رفتارهای کارگزاران به استبداد گرایید و پس از پایان عصر خلفای راشدین، عربیت اقوام فاتح بر اسلامیت آنها غلبه یافت، به گونه‌ای که ایرانیان در مناطق مفتوحه به عنوان رعایا و موالی تلقی شدند. افرادی چون معاویه در تشدید رفتارهای تبعیض‌آمیز بین مسلمین بر تفاخر قومی عرب تکیه کردند و رفتاری ستمکارانه در پیش گرفتند (همایی، ۱۳۶۰: ۲۷).

در حاکمیت امویان، غلبه اندیشه‌های عربیت بر مساوات اسلامی، کشتار علویان و خاندان پیامبر: سبب گرویدن مردم به گروه‌های ناراضی و مخالف شد. در میان ناراضیان، خوارج جایگاهی ویژه یافتند. آنها که در تشخیص حق از باطل ناتوان بودند دعوی شناخت اسلام راستین را داشته و خود را تابع محض حکم خداوند اعلام می‌کردند. خوزستان به لحاظ جغرافیایی نزدیک‌ترین سرزمین به زادگاه خوارج بود.

نقش عوامل جغرافیایی در حرکت‌های تاریخی اقوام، مذاهب و اندیشه‌ها در طول حیات انسان اهمیتی یکسان نداشته است. در ایام آغازین اسلام در سرزمین نجد و حجاز، خوزستان حد واسط با مرکز ایران به شمار می‌آمد. خوزستان فاقد حصارهای طبیعی برای دفاع از خود بود. افزون بر آن، جابه‌جایی اعراب به دلیل آبادانی منطقه و وجود آب و مرتع و روستاها و شهرهای متعدد به سهولت انجام می‌گرفت. از آن‌جا که بیشتر مردم خوزستان از تملک بر دارایی‌های خود پس از غلبه اعراب برخوردار ماندند، در برابر اندیشه اسلامی از خود واکنش منفی نشان ندادند. حضور تعدادی از ایرانیان این منطقه در جمع یاران امامان حکایت از گسترش مکتب اهل بیت: در این سرزمین دارد، به گونه‌ای که در برهه‌ای از زمان، شهرهایی چون اهواز، واسط و حله و منطقه موسوم به جزایر، زادگاه فقها، متکلمان، محدثان و یاران امامان: بودند.

خوارج - که خود را منادی اسلام و حکم خدا می‌دانستند - در خوزستان پیروانی یافتند. بسیاری از مردم این سرزمین - که زیر بار مالیات‌های سنگین و خراج و جزیه امویان قرار داشتند - از این فرقه استقبال کردند و در نبردهای آنان علیه حکومت

حضور می یافتند. مبالغی که به عنوان مال الاجاره زمین از صاحبان آن گرفته می شد یا جزیه ای که مسلمان شده ها پرداخت می کردند، کار را سخت می کرد (مفتخری، ۱۳۷۹: ۶۴). از این رو هدف این نوشتار، آن است که با استفاده از روشی تحلیلی و بهره گیری از منابع کتابخانه ای معتبر، به این پرسش پاسخ دهد که خوارج چه تأثیری در تحولات تاریخی خوزستان داشتند؟ فرضیه پرسش یادشده نیز آن است که فعالیت های خوارج در گسترش نارضایتی عمومی و تقویت قیام ها علیه حکومت اموی، نقشی بسزا ایفا کرد.

برای یافتن پاسخ، ابتدا موقعیت جغرافیایی و اقتصادی خوزستان مورد توجه قرار گرفت و سپس به چگونگی انجام عملیات جنگی و نتایج به دست آمده از آن از سوی خوارج و حامیان آنان پرداخته شد. پژوهش هایی که به موضوع خوارج پرداخته اند درخور توجه اند. *خوارج در ایران* دکتر حسین مفتخری و *خوارج عصر اموی* نایف معروف، به نکات ارزنده ای اشاره دارند. اما تکیه بر منطقه جغرافیایی خوزستان و نقش خوارج در تحولات عصر اموی آنجا، به صورت اخص در این مقاله ارائه شده است.

تأثیر موقعیت خوزستان در خیزش خوارج

خوزستان از نظر جغرافیایی، اقتصادی و سیاسی بهترین گزینه برای جذب عناصر مخالف خلافت بود. این منطقه در عصر ساسانی محدوده ایلام باستان، از دامنه های جنوبی کوه های زاگرس تا خلیج فارس و حد فاصل رودهای دجله و فرات تا زاگرس را دربر می گرفت. مهم ترین مرکز شهری خوزستان اهواز با نام باستانی هرمز اردشیر (طبری، ۱۳۶۸: ج ۲، ۴۱) از دو بخش تشکیل می شد: هومشیر یا هرمشیر متعلق به بزرگان و اشراف که در پی تهاجم اعراب به کلی ویران گردید و هوجستان و اجار متعلق به بازاریان. در دوره اسلامی برای مدتی نام اهواز بر تمام خوزستان اطلاق می شد. دشت های وسیع، نبود موانع طبیعی، برخورداری از رودهای قابل استحصال و پر آب از مزیت های جغرافیایی این منطقه به شمار می رفت که رونق اقتصادی در بخش های کشاورزی، دامداری و صنعت را در پی داشت. وجود کارگاه های بزرگ ابریشم بافی، پارچه بافی، فرش، قالیچه، قند و نبات سازی موجب رونق کسب و کار و جذب هنرمندان

و صاحبان حرف می‌شد. از سویی قرار گرفتن خوزستان در مسیرهای تبادلاتی، روند رشد اقتصادی را دوجندان کرده بود؛ به‌طوری‌که سرعت عبور روزانه کاروان‌های تجاری از راه واسط به بغداد و واسط به اهواز، بصره به ابله، ابله به بیان، حصن مهدی به سوق الاربعاء، محول، دولاب و سوق الاهواز به تناسب از چهار تا شش فرسنگ بود (استخری، ۱۳۷۳: ۹۵؛ ابن‌حوقل، ۱۹۹۲: ۲۳۳). کاروان‌ها محصولات کشاورزی و صنعتی شامل: شکر، پارچه‌های دیبا، ابریشم، پرده و پارچه‌های قلاب‌دوزی و غلات را به سایر مناطق حمل می‌کردند (لسترنج، ۱۳۶۴: ۲۵۵).

این رونق چشمگیر، در سیاست‌گذاری‌های خلفا نقشی بسزا داشت، به‌گونه‌ای که غالباً افراد کاردان را برای اداره امور بدان جا گسیل می‌داشتند و برای حصول خراج و مداخل حکومتی از راهکار سرکوب بهره می‌بردند. پس از فتح خوزستان، ابوموسی اشعری این منطقه را به هفت ناحیه شامل سوق الاهواز، نهر تیری، تستر (شوشتر)، شوش، جندی‌شاپور، رامهرمز و سوق العتیق تقسیم کرد و بر هر ناحیه فرماندهی عرب گماشت (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۸).

حاصلخیزی خوزستان، خراجی هنگفت به خزانه واریز می‌کرد؛ چنان‌که در زمان خلیفه دوم، مبلغی بالغ بر یک میلیون درهم تأدیه شد (ابویوسف، ۱۳۹۹: ۲۴). مزارع وسیع در مناذر کوچک و بزرگ (در ملتقای دز به دجیل الاهواز) و نخلستان‌های بزرگ در این دو منطقه به رونق درآمدهای دیوانی نیز می‌انجامید (ابن‌حوقل، ۱۹۹۲: ۲۳۳). خلیفه عثمان دستور مساحی سواد برای تعیین میزان جزیه و خراج را صادر کرد و بر تمام اقلام زندگی مالیات بست. برای مثال از هر جریب انگور ده درهم و خرما ده درهم و از جو دو درهم خراج ستانده می‌شد (ابویوسف، ۱۳۹۹: ۳۶). در دوره اموی نیز نهر تیری و مناذر از نظر کشاورزی، دامداری و صنعت پررونق بوده و مسکوکاتی که در فاصله سال‌های ۹۰ تا ۹۸ هجری در آن‌جا ضرب می‌شده، به دست آمده است (لسترنج، ۱۳۴۶: ۲۶۱). ابن‌خردادبه (م ۲۹۰ق) ذکر می‌کند که مالیات سواد عراق در عهد قباد، صد و پنجاه میلیون درهم مثقال بود. این مبلغ در عهد عمر بن خطاب ۱۲۸ میلیون درهم و در عهد عمر بن عبدالعزیز ۱۲۴ میلیون درهم بود؛ اما ظلم و ستم حجاج آن را به ۱۸ میلیون کاهش داد (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۳۶). در سال‌های بعد، به دلیل سیاست‌های

نادرست عمل حکومتی و افزایش ناامنی، رونق از این دیار رخت برپست؛ چنان‌که خراج دریافتی از اهواز در سال ۳۵۸ را مبلغ سی هزار درهم نقل کرده‌اند که بیست هزار از زمان پارس‌ها کمتر بود (مقدسی، ۱۳۶۱: ج ۲، ۶۲۵).

عامل دیگری که نقش سیاسی خوزستان را پررنگ جلوه می‌داد، شباهت‌های اقلیمی و فاصله داشتن از مراکز قدرت مدینه و دمشق بود که این منطقه را به مأمونی برای عناصر ستیزه‌جو تبدیل می‌کرد. قبایل عرب بنی حنیفه، بنی تمیم و عبدالقیس در دوره اموی در خوزستان ساکن شدند و موجب رواج اندیشه خارجی در آن گردیدند، به‌طوری‌که ابن‌حوقل (م بعد از ۳۶۷ق) از اعتزالی‌مذهب بودن اغلب مردم گزارش می‌دهد (ابن‌حوقل، ۱۹۹۲: ۲۳۰؛ استخری، ۱۳۷۳: ۱۹۱).

در مجموع باید اذعان داشت که هرچند ایرانیان خوزستان پس از ورود اسلام همچنان مالک بر مال و زمین خویش بودند (ابویوسف، ۱۳۹۹: ۲۴)، اما بار خراج و مالیات بر دوش دهقانان سنگینی می‌کرد. از سویی خشونت و فساد عمال حکومتی، تبعیض نژادی و تبلیغات خوارج در نشان دادن چهره دین‌ستیز خلافت، مزید بر علت شد که زمینه گرایش مردم خوزستان به اندیشه خارجی و حمایت گسترده نظامی - اقتصادی از آنان فراهم آید.

مبارزات سیاسی و اجتماعی خوارج علیه خلافت

گروه‌های متعدد خوارج که به نام پیشوایان خویش مشهورند، در بیزاری از عثمان، خروج علی ۷ از دین، شورش بر حاکم ستمگر و مباح شمردن خون مسلمانانی که به‌زعم آنان منحرف شده‌اند، مشترک‌اند؛ اما در پاره‌ای مسائل عقیدتی با هم اختلاف دارند (بغدادی، بی تا، ۳۲-۳۵).

شورشیان علیه عثمان، هسته اولیه تفکر خوارج را پی‌ریزی کردند. در ماجرای صفین و جریان حکمیت، عده‌ای از سپاهیان بر امام خروج کردند و مهیای جنگ با ایشان شدند. زیاد از جانب امیر مؤمنان ۷، سپاه خریث بن راشد را تعقیب کرد و با آنان درگیر شد. دو نفر از سوی زیاد و پنج نفر از جانب خریث کشته شدند و شبانه طرفین منطقه نبرد را ترک کردند. گفته می‌شود خریث به اهواز رفت و در آن‌جا دویست نفر به او پیوستند (ابن‌اثیر، ۱۳۷۰: ج ۵، ۱۹۷۰-۱۹۷۱). عده‌ای از مردم اهواز و اعراب

خارجی بر او گرد آمدند و سهل بن حنیف عامل امام 7 را از فارس بیرون کردند. امام 7، معقل بن قیس را به اهواز گسیل داشت. جنگ در دامنه کوه رامهرمز روی داد که در آن هفتاد عرب از قبیله بنی ناجیه و سیصد نفر از گردن‌کشان دژ فش کشته شدند و خربت به جانب دریا گریخت (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ج ۵، ۱۹۷۱-۱۹۷۲). خربت توانست نیروی خود را بازسازی کند؛ اما در جلدال دوم با معقل، کشته شد و تعدادی از سپاهیان‌ش نیز اسیر یا با شرط اقرار به اسلام آزاد شدند (همو: ۱۹۷۵). در جنگ نهروان تنها نه نفر از خوارج باقی ماندند که به سرزمین‌های دوردست چون سیستان، عمان، یمن، جزیره و تل موروون گریختند. پس از آن نیز عده‌ای از خوارج در انبار، ماسیدان، مداین و سواد کوفه علیه علی 7 جنگیدند (ابن قتیبه، ۱۴۱۸: ج ۱، ۱۲۱-۱۲۹؛ بغدادی، بی‌تا، ۳۵-۳۶). در خوزستان شورش‌هایی چند روی داد که در یک مورد امیر مؤمنان 7 خود به مقابله با آنان شتافت (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ج ۵، ۱۹۷۹-۱۹۸۰). جنگ‌های داخلی در زمان خلافت امام علی 7، فرصتی طلایی برای رواج اندیشه و تقویت قوا در اختیار خوارج قرار داد.

در دوره زمامداری معاویه، شهرهای کوفه، بصره و مدائن، کانون اصلی خیزش خوارج بود. در سال ۴۳ هجری، بین معقل و مستورد خارجی، نبردهایی در گرفت که به مرگ هر دو انجامید و از مجموع حدود چهارصد خارجی، تنها پنج یا شش نفر باقی ماند (همو: ۲۰۵۶-۲۰۵۷). در بصره (۵۸ق) گروهی از خوارج علیه ابن زیاد توطئه کردند، اما در نبردی که در گرفت، تنها شش تن زنده ماندند (همو: ۲۱۵۴-۲۱۵۵)، هرچند سرکوب شدید خوارج از سوی حکام اموی تا حدی به فروکش کردن این جریان کمک کرد، اما در مناطق دوردست و کنترل‌نشده، اندیشه آنان همچنان رسوخ داشت.

گسترش مبارزات فرقه‌ای ازارقه در خوزستان

ازارقه پیروان نافع بن ازرق حنفی مکی هستند که در پی جدایی از عبدالله بن زبیر هم‌عصر خلافت عبدالملک بن مروان، در سال ۶۵ هجری اعلام موجودیت کردند. پدر نافع برده‌ای رومی بود که در بصره زندگی می‌کرد. ابن ازرق از شاگردان ابن عباس بود و سؤال‌های وی درباره قرآن، تفسیر، لغت و پاسخ‌های ابن عباس در آثار مکتوب، همچنان

باقی مانده است (جاحظ، بی تا: ج ۳، ۵۱۲ - ۵۱۳؛ میرد، بی تا: ج ۱، ۱۶۳ - ۱۷۲).

هرچند عبدالله بن الوضین اندیشه کشتار مخالفان را تأیید نکرد، اما با قدرت گیری نافع بن ازرق، حکم قلع و قمع مخالفان به جرم کفر بر اساس محکمه اولی صادر شد (بغدادی، بی تا: ۳۷) و همین حکم زمینه های مخالفت فراوانی را علیه ازارقه در جامعه اسلامی برتأیید.

نافع در نخستین گام، به تجدید قوا همت گماشت و توانست تعدادی از خوارج عمان، یمن و سایر سرزمین های مجاور را با خویش متحد کند. سپس سپاهی متراکم از خوارج را گرد آورد و به سوی اهواز و اطراف آن حرکت کرد و بر این سرزمین مستولی شد. او دامنه نفوذ خود را به فارس، سیستان، کرمان، طبرستان و ری گسترش داد (بغدادی، بی تا: ۳۸).

به دلیل عدم احراز حضور نافع در جنگ نهروان، می توان او را از خوارج متأخری دانست که احتمالاً پس از سال ۵۰ هجری به خوارج پیوسته است. به نظر می رسد، نافع پس از قیام عبدالله بن زبیر در مکه و آگاه شدن از ادعای خلافت، به وی پیوست (طبری، ۱۳۶۸: ج ۴، ۴۳۸). عده ای از خوارج از نافع جدا شدند و برخی به بصره و برخی دیگر به یمامه در جنوب عربستان عزیمت کردند (دینوری، ۱۳۶۳: ۲۶۹ - ۲۷۳). خوارجی که در خوزستان ماندند در شهرهای مختلف پراکنده شده و به تواتر با نیروهای ابن زبیر درگیر می شدند. رونق اقتصادی و فشار کارگزاران خلفا، موجب رسوخ اندیشه خارجی گری در بیشتر آبادی های منطقه شده بود؛ چنان که در روستاهای آسک، شوش، سوسنگرد، شوشتر و رامهرمز، هواداران پرشماری به خود اختصاص دادند. همچنین در روستای جبی که پیرو ابوعلی جبایی معتزلی بودند، پیروانی هرچند اندک، اما تأثیرگذار یافتند (ابن حوقل، ۱۹۹۲: ۲۳۱).

در روزگار یزید بن معاویه، گروهی از خوارج بر اریکه خلافت تاختند که در شمار آنان، نام نافع بن ازرق پرآوازه است. او در کنار عطیه بن اسود، عبدالله بن صبار، عبدالله بن ایاض، حنظله بن بیهس و عبیدالله بن ماحوز، علیه خلافت یزید شوریدند. عبیدالله بن زیاد - فرماندار بصره - در پی آرام کردن این شورش، اسلم بن ربیع را به همراه گروهی پرشمار از سواران نظامی به تعقیب آنان فرستاد. نبرد در دهکده ای به نام آسک

از توابع اهواز روی داد که به کشته شدن شماری از سپاهیان اسلم انجامید (دینوری، ۱۳۶۳: ۳۱۴). خوارج ازرقی به دنبال موقعیت جغرافیایی روستای آسک و اطراف آن - که پوشیده از نخلستان‌های انبوه بود - به سرعت قدرتی بلامنازع به هم رسانده بودند؛ چنان‌که در تأیید این مطلب، ابن‌حوقل بر این باور است که چهل تن از جنگجویان خوارج در کمینگاهی در همین منطقه سوق‌الجیشی توانستند هزار نفر از سپاهیان خلیفه را قتل عام کنند (ابن‌حوقل، ۱۹۹۲: ۲۳۲).

پس از پایان درگیری‌های بصره و توافق قبایل، نافع - که ماندن در بصره را صلاح نمی‌دانست - به همراه یارانش با حرکتی دسته‌جمعی به اهواز رفت و بدین ترتیب اولین هسته قوی و نیرومند ازرقی را در اهواز به وجود آورد که سرآغاز رشد ازرقیان شد (سمعانی، ۱۹۹۸: ج ۱، ۱۲۲).

عبدالله بن حرث خزاعی - کارگزار عبدالله بن زبیر در بصره - مأمور جنگ علیه خوارج شد. او به فرماندهی مسلم بن عبس، سپاهی به جنگ فرستاد. دو گروه در دولاب اهواز با یکدیگر مصاف دادند و مسلم با بسیاری از سربازانش کشته شدند. سپاه دیگری به فرماندهی عثمان بن عبیدالله تمیمی با هزار سوار به جنگ ازارقه آمد که شکست خورد. سپاه بعدی به فرماندهی حارثة بن بدر با سه هزار نفر گسیل شد که آن هم شکست خورد. سرانجام عبدالله بن زبیر از مکه به مہلب بن ابی‌صفرة در خراسان نامه نوشت و از او خواست در رأس سپاهی ده‌هزارنفری به خوزستان وارد شود. مہلب از خراسان به بصره آمد و در رودخانه شوشتر در مقابل خوارج قرار گرفت که در این جنگ نافع بن ازرق کشته شد (دینوری، ۱۳۶۳، ۲۶۹ - ۲۷۳). در نبردهای متعدد مہلب موفق شد ازارقه را در دولاب اهواز شکست دهد و شهر را تصرف کند. نافع در حین این نبرد مُرد. طبری و بیشتر مورخان، قتل نافع را در جنگی پیش از ورود مہلب ثبت کرده‌اند (طبری، ۱۳۶۸: ج ۴، ۴۷۶ - ۴۸۳؛ معروف، ۲۰۰۶: ۱۴۰؛ شهرستانی، ۱۳۶۱: ج ۱، ۱۰۹).

پس از مرگ نافع بن ازرق، خوارج با عبیدالله بن ماحوز تمیمی بیعت کردند. ابن‌ماحوز در اهواز مستقر شد و با گرفتن خراج، به بازسازی قوا پرداخت (جاحظ، ۱۳۱۱: ج ۱، ۲۲۱؛ دینوری، ۱۳۶۳، ۳۲۰). وی ناچار شد به ارجان، آن‌گاه رامهرمز و

سپس در سال ۶۶ قمری تا استخر عقب‌نشینی کند. او در منطقه فارس به تجدید سامان حکومت خود اهتمام ورزید. کوشش‌های او برای گسترش نفوذ در ری و اصفهان نیز با شکست روبه‌رو شد (دینوری، ۱۳۶۳: ۳۲۰). عیدالله در اهواز به همراه برادر و سیصد نفر از اعضای اصلی خوارج علیه مهلب جنگیدند (بغدادی، بی‌تا: ۳۸). سرانجام در جنگی در برابر مهلب در همان سال ۶۵ هجری کشته شد و زیبر بن علی جای او را گرفت. او آهنگ اصفهان کرد و در جنگ با مردم این شهر کشته شد. پس از وی قَطْرَی بن فجاء - از خطبای معروف ازارقه - رهبر خوارج ازرقی شد (جاحظ، ۱۳۱۱: ج ۱، ۲۲۱). او دامنه نفوذش را تا کرمان گسترش داد و با سامان‌دهی بیشتر به نظام مالی، بنیه حکومت را استوارتر ساخت. وی که اردشیر خره را مرکز حکومت نهاده بود، در حدود سال ۶۹ قمری در همان‌جا و دیگر مراکز فارس و کرمان به نام خود و به زبان و خط پهلوی سکه زد. مهلب همواره از شهری به شهری برای تعقیب خوارج می‌رفت و پس از جنگ‌های پی‌درپی، در تمام مدت حکومت عبدالله بن زیبر و حکومت عبدالملک مروان ادامه داد (دینوری، ۱۳۶۳: ۳۲۰). سرانجام، در اواخر سال ۷۷ قمری بروز اختلاف داخلی در صفوف رهبری ازارقه، زمینه فروپاشی حکومت آنان را فراهم ساخت. قطری که از امامت خلع شد، چندی سرگردان در طبرستان و قومس در جنگ‌های متعددی شرکت کرد. با شکست ازارقه در اهواز و عقب‌نشینی آنان به ایذه، باقی‌مانده خوارج با مهلب جنگیدند و نوزده سال از دوران عبدالله بن زیبر و عبدالملک را به خود اختصاص دادند. حجاج والی عبدالملک در عراق نیز از مهلب خواست نبرد با ازارقه را ادامه دهد. دو سال دیگر جنگ ادامه یافت و خوزستان و فارس، عرصه این نبردها بود. گروهی از خوارج از رهبران ازارقه در خوزستان جدا شدند و در دیگر مناطق به جمع‌آوری نیرو پرداختند؛ از آن جمله عبدربه الکبیر در جیرفت، هفت‌هزار جنگجو گرد آورد؛ عبدربه الصغیر نیز در کرمان چهار هزار نفر جمع کرد و قطری نیز در فارس ده هزار نیرو داشت. او برای جنگ با مهلب از فارس به کرمان و سپس به ری رفت. یزید بن مهلب به جنگ عبدربه الصغیر شتافت. افراد دیگری از سوی حجاج همچون سفیان بن ابرد کلبی و عبیده بن هلال یشکری جنگ با خوارج را در مناطق مختلف دنبال کردند. با شکست قطری و کشته شدن بسیاری از یارانش به حاکمیت ازارقه پایان داده شد

(بغدادی، بی تا: ۳۸ - ۳۹) و عبدربه کبیر، جانشین او در فارس در جنگی دیگر با مهلب شکست خورد و حضور سیاسی ازرقه پایان یافت (پاکتچی، ۱۳۶۷: ج ۱۰، ۵۹۴ - ۵۹۵). خطر خوارج به گونه‌ای بود که اشراف، تجار و ثروتمندان بصره برای سرکوب آنان حاضر شدند همه گونه امکانات در اختیار مهلب بن ابی صفره فرمانده حجاج قرار دهند (مبرد، بی تا: ج ۳، ۱۰۹).

خوارج ازرقی، به این دلیل توانستند مدت‌ها (نزدیک به بیست سال) با حکومت‌های مرکزی مبارزه کنند که از حمایت‌های مالی مردم در خوزستان و سرزمین‌های داخلی ایران - که در مواقعی از دادن خراج و جزیه سرباز می‌زدند - برخوردار بودند. آنها فارس و کرمان تا اهواز را در زیر قلمرو خود داشتند و با برخورداری از موقعیت مالی خوب این مناطق توانستند لشکریانی فراهم کنند که از لحاظ عده بر لشکریان حکومت مرکزی برتری داشته باشند (طبری، ۱۳۶۸: ج ۲، ۵۶۸ - ۷۲۶). از این‌رو، در زمان حکومت ابن‌زبیر، هنگامی که به پیشنهاد احنف، مردم بصره مهلب بن ابی صفره را نامزد مبارزه با ازرقه کردند، مهلب با آنها شرط کرد که دست او را از لحاظ مال و سلاح باز بگذارند تا بتواند با آنها به مبارزه بپردازد (همو: ۵۸۳). وقتی عبدالملک بر عراق مسلط شد و خواست مهلب به کار خود ادامه دهد، مهلب همان شرط را تکرار کرد و عبدالملک خراج فسا، دارابگرد و استخر را در بست در اختیار او گذاشت. سپس وقتی حجاج پس از فتح فارس، خواست آن را از مهلب بگیرد، عبدالملک مانع شد و حجاج نوشت تا پایان کار جنگ خراج مناطق مذکور در اختیار مهلب باشد (همو: ۱۰۰۴).

با مطالعه تاریخ ازرقه به این نکته پی می‌بریم که پس از آمدن نافع بن ازرق به اهواز، نفوذ آنان در ایران هر روز بیشتر شد تا جایی که در فارس، سیستان، کرمان و حتی در طبرستان و ری هم حضور داشته‌اند. این نفوذ و پیش‌روی در خاک ایران، بدون جلب حمایت مردم امکان‌پذیر نبوده است و ازارقه حمایت مردم را به روش‌ها و صورت‌های مختلف به دست آورده بودند. ازرقه تا سال هشتاد، جنوب ایران را به محل نزاع خود با نیروهای خلافت مبدل ساختند. این فرقه - که در ابتدا خوزستان و فارس را مأمّن خویش قرار داده بودند - پس از تحمل هر ضربه پایگاه خویش را یک گام به عقب منتقل کردند و در دهه نود، به تدریج در نقاط مختلفی از ایران پراکنده

شدند (ابن اثیر، ۱۳۴۹: ۱۸۴).

گروهک‌های خوارج و تداوم سرپیچی‌ها در خوزستان

تا اواخر حکومت معاویه، جنوب ایران، به‌ویژه اهواز، یکی از پایگاه‌های خوارج به شمار می‌آمد. در آغاز سال، مرداس بن ادیه - معروف به ابوبلال، از خوارج صفریه - پس از قتل برادرش توسط عوامل معاویه و رهایی از زندان ابن‌زیاد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸: ج ۱، ۳۸۱) در سال ۵۸ با چهل تن از خوارج راهی اهواز شد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۰: ج ۵، ۲۱۵۶؛ المبرد، بی‌تا: ج ۳، ۱۰۳-۱۰۵). او در زمان یزید بن معاویه در بصره علیه عبدالله بن زیاد قیام کرد. عبدالله، زرعۀ بن مسلم عامری را برای نبرد با او گسیل داشت که در پی آن، ابوبلال کشته شد. سپس خوارج صفریه، عمران بن حطان را به رهبری برگزیدند. او همان کسی بود که پس از شهادت علی ۷ در مدح عبدالرحمن ملجم شعری سرود (بغدادی، بی‌تا: ۴۲۹). پس از واقعه عاشورا و بروز قیام‌تواین، سرکشی مختار و شورش ابن‌اشعث، چند صباحی هرج و مرج طلبی خوارج فروکش کرد و عناصر ناراضی از خوارج در قیام‌های یادشده مستحیل شدند (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۸: ج ۲، ۲۲-۲۴).

به دلیل ماهیت تعارضی و آشوب‌طلبانه خوارج، کار قیام و شورش آنان همچنان در اهواز بالا می‌گرفت و هواداران و هم‌فکران‌شان از بصره به آنان می‌پیوستند؛ چنان‌که پس از مرگ یزید، عبدالله بن زیاد از عراق گریخت. مردم بصره در اطراف مسلم بن عبیس قرشی گرد آمدند و با از در ناحیه دولاب در چهار فرسنگی اهواز (یا قوت حموی، ۱۳۶۵: ج ۴، ۱۰۴) مقابل خوارج صف‌آرایی کردند، اما شکست خوردند (همو: ۳۱۵). عبدالله بن زبیر برادرش مصعب را به بصره اعزام کرد و حکومت عراقین و فارس و اهواز را به او سپرد (دینوری، ۱۳۶۳: ۳۲۰).

شورش دیگر، قیام شیب خارجی در سال‌های ۷۶ و ۷۷ در شوشتر بود. او از سران خوارج و دستیار صالح بن مسرح از خوارج صفریه به شمار می‌رفت (بغدادی، بی‌تا: ۵۴) و پس از کشته شدن صالح در جنگ با حارث بن عمیره بن ذی‌الشعار فرمانده حجاج (ابن‌اثیر، ۱۳۷۰: ج ۶، ۲۶۱۰)، قدرت گرفت و با هزار جنگجو نواحی کسکر و

مدائن را تصرف کرد. حجاج، عبیدالله بن ابومخارق را به جنگ او فرستاد، اما موفقیت چندانی کسب نکرد (بلاذری، ۲۰۰۰: ۵۹۶). حجاج با چهار هزار نیروی زمینی و سه هزار نیروی دریایی به سوی شیبب لشکر کشید و با انهدام پل شادروان توانست سپاهیان شیبب را سرکوب کند (طبری، ۱۳۶۸: ج ۸، ۳۶۱۴؛ بغدادی، بی تا: ۵۵؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰: ج ۶، ۲۶۴۹). سرزمین‌های غربی ایران از موصل تا مداین و کوفه و گاه کرمان، جولانگاه جنگ شیبب با امویان بود.

پس از کشته شدن شیبب، خوارج جنگ را ادامه دادند و در دو سال، بیش از بیست هزار نفر از سپاه حجاج را کشتند. حتی زنان خارجی در نبردها شرکت کردند و در نبردی شبانه، مسجد کوفه را تصرف کردند و معتکفین و متولیان مسجد را به قتل رساندند (بغدادی، بی تا: ۵۵).

حجاج - که شمشیر خلیفه لقب گرفته بود - پس از سرکوب قیام عبدالله بن زبیر، تمام توانش را برای کشتار خوارج به کار گرفت و سرانجام موفق شد امنیت را در سرزمین‌های مجاور خلافت برقرار کند (طبری، ۱۳۶۸: ج ۵، ۱۸۳؛ یاقوت حموی، ۱۳۶۵: ج ۵، ۳۴۹؛ یعقوبی، ۱۳۸۷: ج ۲، ۲۷۳). خیزش خوارج در خوزستان به تدریج فروکش کرد، اما این دیار هرگز به قرار سابق بازنگشت، بلکه به پایگاه تشیع تبدیل شد.

نتیجه‌گیری

خوارج همانند بسیاری از فرق اسلامی بر اساس دریافتی افراطی از دستورات و قوانین دینی پدید آمد. آنان توانستند با بهره‌گیری از شرایط سخت و رفتار ناعادلانه حکومت با مردم خوزستان، هواداران بسیاری گرد آورند و دست کم برای مدت دو دهه به ستیز با خلفا پردازند. درگیری‌های پی‌درپی خوارج با سپاهیان خلیفه - که اغلب به سرکوب خشونت‌آمیز می‌انجامید - باعث گرایش بیشتر مردم رنج‌کشیده به اندیشه خارجی و زیر سؤال رفتن مشروعیت دینی خلفای اموی می‌شد.

هم‌زمانی خیزش خوارج با قیام‌هایی چون توابین، مختار، عبدالله بن زبیر و شرکت چشمگیر خوارج در این قیام‌ها موجب تزلزل حاکمیت سیاسی امویان در سرزمین‌های شرقی خلافت شد. سرانجام سخت‌گیری‌ها و کشتارهای بی‌رحمانه عمال دولتی به این شورش‌ها پایان داد، اما خوزستان به کانون نشر معارف شیعی تبدیل گردید.

- مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
- راوندی، مرتضی (۱۳۴۰ش)، *تاریخ تحولات اجتماعی*، تهران، امیر کبیر.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۷۰ش)، *تاریخ ایران*، ترجمه: فخرالدین داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب.
- سمعانی، ابی سعید عبدالکریم بن محمد بن منصور (۱۹۹۸م)، *الأنساب*، بیروت، دارالفکر، چاپ اول.
- شوشتری، محمدعلی (۱۳۳۱ش)، *تاریخ جغرافیای خوزستان*، تهران، امیر کبیر.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۱ش)، *الملل والنحل*، تهران، اقبال.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۶۸ش)، *تاریخ طبری*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.
- مبرد، ابوالعباس (بی تا)، *الکامل فی اللغة و الادب*، قاهره، ازهریه.
- معروف، نایف (۲۰۰۶م)، *الخوارج فی العصر الاموی*، بیروت، دار النفائس، چاپ ششم.
- مفتخری، حسین (۱۳۷۹ش)، *خوارج در ایران*، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱ش)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- همایی، جلال الدین (۱۳۶۳ش)، *شعوبیه*، اصفهان، چاپخانه بزرگمهر.
- یاقوت حموی، ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله (۱۳۶۵ش)، *معجم البلدان*، تهران، اسدی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۸۷ش)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.